

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - اول فیروری ۲۰۱۴

رفتند و میرویم و دگرها روانه باد

هفته سوم ماه نومبر پارسال را به دیدن نواسه دلبندم، سمیرا جان، تخصیص داده و رهسپار همبورگ گردیدم. خوشبختانه مانند همیشه دیدار دوست نازنینم، ناظم صاحب باختری، هم میسر گشت. در پته جای همیشگی دو سه ساعت باهم نشستیم و از اختلاطهای خوشایند ایشان لذتها بردم. وقتی که با هم خداحافظی میکردیم، فرمودند:

"اخلاص ما و لطف شما، ما را بهم میرساند."

نصف اول جمله شان را که سخت موزون است، مدار قرار داده و مصراع ذیل را بر زبان راندم:

"اخلاص ما و لطف شما، این چه نعمت است."

بعد آن را کمی تغییر داده گفتم:

"اخلاص ما و لطف شما، وه چه نعمت است!!!"

اما از ترس این که مبادا کلمه "نعمت" خاطر عاطر یار بی وفای ما، "نعمت جان مختارزاده"، را متأذی و مشوش بسازد، که گویا پای او را درین مشاعره میکشائیم، بلافاصله هیئت مصراع را این طور دور دادم:

"اخلاص ما و لطف شما جاودانه باد!!!"

تا این مصراع را که حاصل کار مشترک هردوی ماست، بر زبان راندم، ناظم صاحب فرمودند:

"خوب است که همین مصراع را مدار اعتبار قرار داده و هرکدام ما نزد خود غزلی بسازد." قبول کردیم و بعد به امان خدا گفته، از هم جدا گشتیم.

متأسفانه مثل این که در یخ نوشته در آفتو مانده باشیم، قول و قرار فراموش ما گشت. هفته های متوالی گذشت و مصروفیتهای هردو طرف اجازه نداد که غزل معهود را سر دست گیریم. تا این که روزی ناظم صاحب از طریق تلفون غزل خود را خواندند و از من خواستند که من هم چنین غزلی بسرایم. من که به گفته زنان کابلی "خَوِ دیر" دارم، بهانه ای تراشیده گفتم هر وقت غزل شما برایتان رسید، من هم غزلی خواهم سرود.

ایمیل ناظم صاحب رسید و غزل ایشان را برای صفحه امروز، ۳۱ جنوری ۲۰۱۴ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، آماده نشر ساختم، مگر خود فرصتی نیافتم که به عهد خود وفاء کنم. امروز که با ناظم صاحب تلفونی گرم صحبت بودیم، مژده نشر غزل ایشان را دادم و اتفاقاً ناظم صاحب هنوز فرصت خواندن صفحه امروز پورتال را نیافته بودند. امر کردند، که من هم سرانجام باید غزل خود را بسازم. گفتم همین اکنون روانه هواخوری میباشم و قرار است مسیر طولی را با "او بان" (مترو) طی کنم. حتماً قلم و کاغذ با خود گرفته و در هنگام سواری اوبان میکوشم غزل را بسازم.

خوشبختانه که قریحه هم فَر نگفت و ضمن یکی دو ساعتی که در سیر و حرکت بودم، غزلی را ترتیب دادم. قرار من مگر با ناظم صاحب طوری بود که هردو نشیده باید یکجای نشر گردند. اینست که اول غزل ایشان را مجدداً و بعد غزل خود را تقدیم میکنم:

غزل الحاج ناظم صاحب باختری، که صفحه ۳۱ جنوری پورتال را مزین ساخته است:

بلبلِ بی خانمان

اسلام دینِ مرحمت و عادلانه باد	فتوای طالبان وطن ظالمانه باد
قتل و قتال و کُشتن انسان مُجاز نیست	قاتل به دوزخ است و همی جاودانه باد
آدم شدن به مذهب ما شرط بندگی ست	فرقی میان کافر و مُسلم بهانه باد
از رهبرِ جهادی و از سنگرِ جهاد	راکت حواله گشته و کابل نشانه باد
ای وای بر مجاهد و ملا و طالبان	در فکر پول و دالر و پوند و خزانه باد
افغانیان به کشورِ بیگانه بی وطن	همسایگان به ساز و به رقص و ترانه باد

{ناظم} به سانِ بلبلِ بی خانمان شدم

نی گلشن و نه نای نئی و نی چغانه باد

(همبورگ - جرمنی، بیست و هفت دسمبر ۲۰۱۳)

و اینک غزلی که از طبع بینوای من تراویده است:

رفتند و میرویم و دگرها روانه باد

اخلاص ما و لطف شما جاودانه باد طبع سلیم ازین دو گهر شادمانه باد
تلخ و خوش زمانه بهم آفریده اند زیبا و زشت نیز ز یک آشیانه باد
پیمان دوستی شده عنقای روزگار این مرغ کمنما نه پس دام و دانه باد
گر زندگی به کام نگردد، عجب مدار این اسپ بی وقوف پی تازیانه باد
دردی دوا نمیشود از صد هزار درد این مهلکه نگر که بسی بیکرانه باد
در کشتی حیات یکی نقطه جسته ایم رفتند و میرویم و دگرها روانه باد
آدمکشی ست شیوه ابنای روزگار* جنگ و جدال و کشتن و بستن بهانه باد

"ناظم" اگر سرود غزل بر سریر شعر

شعر "خلیل" هم ز پیش ناشیانه باد

(برلین - ۳۱ جنوری ۲۰۱۴)

* -

مصراع "آدمکشی ست شیوه ابنای روزگار" از خواندن مشهور استاد استادان موسیقی افغانستان -
اعنی استاد قاسم افغان - تداعی گردیده است. اصل مصراع را که استاد قاسم مرحوم میخواند
"عاجزکشی ست شیوه ابنای روزگار" است که به گمان اغلب از طبع حضرت ابوالمعانی "بیدل"
برخاسته است.